نشریه علمی- پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال پنجم، شمارهٔ هجدهم، تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۴۴- ۱۲۳

زهد فلاطون خم نشین در مضمون سازی صائب تبریزی

دکتر ناصر محسنی‌نیا*- عاطفه امیری‌فر**

چکیده

بررسی دیوان حجیم صائب تبریزی، این ادعا را اثبات می کند که او در یادکرد از دیوجانس یونانی و زهد و گوشه نشینی او، مانند دیگر شخصیت های موجود در دیوانش، نگاهی دوگانه دارد. او در بیان، تایید و تاکید مفاهیم و مضمون های اخلاقی و تعلیمی خود، بیش از هر چیزی از شخصیت های موجود در منابع شعری پیش از خود بهره می برد اما گاهی در بیان ارزش مضامین والای اخلاقی و تعلیمی، حتی پختگی و سختگی این شخصیت ها نیز چندان طبع اندرزگو و مضمون پرداز صائب را راضی نمی‌کند؛ پس، او در نگاهی تازه با کنار زدن مقام این شخصیت ها و برخلاف آن چه خود نیز از آن ها به کار می گیرد، بر ارزش مضامین مورد نظر خود تاکید می ورزد. در این مجال به بررسی این نوع کاربرد و تمثیل های دوگانه و تعلیمی صائب در مورد زهدورزی فلاطون خم نشین می پردازیم.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین m_mohseninia@ikiu.ac.ir
** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور قزوین mahour1365@yahoo.com

تاریخ وصول ۹۱/۱۲/۵ تاریخ پذیرش ۹۲/۳/۱۱

Archive of SID
www.SID.ir

واژه‌های کلیدی

مضمون سازی، مصراع برجسته، مخالف خوانی، زهد، خم نشینی فلاطون

مقدمه

صائب تبریزی، همان گونه که پژوهش ها و بررسی دیوان او نشان می دهد، شاعری است نکته سنج، دقیق، نازک خیال، اخلاق محور و زبردست در مضمون سازی و زیباسازی ابیات که با کاربرد های ادبی روشن و ساده، مفاهیمی والا و اخلاقی را بیان و بدان ها ترغیب می کند. یکی از روش ها و دست مایه های رایج که مورد توجه صائب نیز قرار گرفته است، یادکرد(تلمیح) شخصیت های برجسته در زمینه های گوناگون است و استفاده از این شخصیت ها با کمک سنت های ادبی و علوم بلاغی در ساختن مضمون ها و نشان دادن برجستگی مفاهیمی تعلیمی و اخلاقی است.

بررسی دیوان صائب از این منظر، نشان می دهد که او از بسیاری شخصیت ها در شعر خود یاد می کند و در مسیر تمثیل سازی و تاکید بر مفاهیم والای اخلاقی و تعلیمی از برجستگی آن ها کمک می گیرد. شخصیت هایی مانند: منصور حلاج، ابراهیم ادهم و فلاطون خم نشین در زمینه عرفان، شخصیت های داستان های ملی مانند رستم، زال و سیمرغ، سیاوش و جز آن‌ها. سخن گفتن از میزان و بسامد حضور چنین شخصیت‌هایی در شعر صائب مجالی دیگر می طلبد اما برخی از پژوهش هایی که در مورد صائب و روش های شاعری او انجام گرفته است مورد توجه ما نیز بوده است و در بخش کتابنامه از آن ها نام برده ایم. پژوهش هایی مانند: «انحراف از نرم در شعر صائب تبریزی» از محمد حکیم آذر، «معنی بیگانه در شعر صائب تبریزی» از حسین حسن پور آلاشتی و جز آن؛ با این حال، ما در این مجال تمرکز خود را بر شخصیت اخلاقی و شناخته شده دیوجانس یونانی متمرکز کرده ایم که در دیوان صائب از چند

Archive of SID

www.SID.ir

جنبه گوناگون اخلاقی و تعلیمی مورد توجه بوده است. ابتدا به صورت گذرا، مطالبی در مورد صائب و روش های مضمون سازی او در سبک هندی را از نظر گذرانده، سپس آن را در مورد فلاطون خم نشین بررسی خواهیم کرد.

صائب و روش های مضمون سازی او

میرزا محمد علی فرزند میرزا عبدالرحیم تبریزی، در حدود سال ۱۰۱۰ هق در اصفهان متولد و تربیت شد. او به سفرهای بسیاری پرداخت که مهمترین آن ها سفر هفت ساله‌اش به هندوستان بود. او در هیات بازرگانان به هند سفر کرد و آشنایی اش با ظفرخان احسن(حاکم کابل)، زندگی شعری او را سامان داد. صائب نخستین شعرهای پراکنده خود را به تشویق همین شخص تدوین کرد و در نهایت همراه او به درگاه شاهجهان راه یافت. صائب پس از حدود هفت سال، به ایران و اصفهان بازگشت و ملک الشعرای دربار شاه عباس شد. او از این دوران تا پایان عمر، جز در چند سفر کوتاه به شهرهای اطراف، از اصفهان خارج نشد و همواره میزبان محافل شعر و ادب بود (صفا،۱۳۶۴: ۵/ ۱۲۷۴– ۱۲۷۱). صائب از آغاز مسیر شاعری و سخنوری، همواره با پیشرفت و اشتیاق ممدوحان روبرو بوده است و این به دلیل سبک تازه و بدیعی بود که متاثر از سبک دوره او، سبک هندی شکل گرفت. دوره سبک هندی از نظر فرم و بن مایه های شعری، دوره پرباری بود. اساس و پایه اصلی این سبک در مضمون سازی و خیال پردازی های شاعرانه است و باب این مضمون سازی ها تا جایی است که شاعران برای دست یافتن به ساختی نو از هر سوژه و مایه ای بهره می‌برند و چنان می شود که شاعری توانا مانند صائب به زیبایی قادر است از سوژه‌هایی عامه پسند تا مفاهیم مهمی مانند عشق و عرفان و... ابیاتی زیبا بسازد.

این سبک، به طور طبیعی، نتیجه گریز از ابتذالی بود که در عهد تیموری بر شعر

Archive of SID

www.SID.ir

فارسی حاکم بود(شفیعی کدکنی،۱۶:۱۳۶۶). با این که به نظر می رسد سبکی با مضمون‌هایی تازه و نو باید سبکی پرورده و بدیع باشد اما سبک هندی دارای نوسان‌ها و زشتی و زیبایی خاص خود است. عموم نظرات در مورد این سبک مبتنی بر خیال انگیز بودن و مضمون ساز بودن آن است البته نه در تمام دوران حیات آن و تمام شاعران. چنان که در این باره شمسیا می‌گوید:

«شاعران سبک هندی دو گونه اند، یکی امثال صائب، کلیم و حزین یعنی بزرگان سبک هندی که ابیات آن ها قابل فهم است یعنی رابطه تشبیه بین مصراع، معقول و محسوس، معتدل و لطیف است و شعرشان کم و بیش وحدت موضوعی و ارتباط عمودی دارد و زبان آنان زبان روان و درستی است... و دوم شاعرانی که به آنان، خیال بند و رهروان طرز خیال می گویند که معمولا معروف نیستند و سبک هندی را رو به افول برده اند. بنای شعر آنان بر تک بیت است و...فهم رابطه دو مصراع آنان دشوار است و در زبان سهل انگارند» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۹۳– ۲۹۲)

صائب که از پرگویان و زبده گویان این دوره است، مانند هر شاعر دیگری روش‌هایی برای بیان مفاهیم شاعرانه خود و زیباسازی شعر دارد اما عمده توجه هایی که به او شده است به دلیل وجود مضمون سازی های تازه در شاعران سبک هندی است که به شکلی معتدل در اشعار صائب دیده می شود زیرا او کاملا در حد وسط شاعران ناپخته گو و دوره پیچیدگی سبک هندی قرار دارد. هر چند در دیوان حجیم او هم ابیاتی نازل ممکن است وجود داشته باشد اما این از زیبایی و مهارت مضمون سازی و سبک ویژه او نمی کاهد. «او را حافظ این دوره خوانده اند که در دیوان حجیم او می‌توان مفردات ممتازی یافت که دارای نکات لطیف و هنری است. ابیات تمثیلی و مَثَل وار او را مانند منبت کاری، ظریف و نفیس و مانند قالی ایرانی، زیبا و فاخر می‌دانند. ابیاتی که میان مردم مثل وار، پراکنده شد»(آرین پور، ۱۱:۱۳۵۷)

Archive of SID

www.SID.ir

او مضمون های خود را از حوادث زندگی و مشهودات روزانه می گیرد و دلیل روی آوردن مردم به او نیز همین است. علاوه بر جنبه های روحانی، درس اخلاقی و عبرت گرفتن از حوادث و پیروی از اخلاقیات، با زبانی ساده در دیوان او گسترده است. تک بیت های او نیز به منزله کلمات قصار و حاوی حکمت عملی است و بسیاری از آن ها در حکم ضرب المثل است(دریاگشت، نقل از دشتی،۱۳۷۱:۴۸۱).

روش صائب در کاربرد سنت های ادبی و مضمون سازی، تازگی هایی دارد؛ در شعر او مواردی مانند استفاده از صنایعی تشبیه، تمثیل و انواع این ها، استفاده از تلمیح در سطوح مختلف به عنوان دریچه ورود به داستان های دینی و تاریخی و جز آن‌ها، داشتن نگاهی دوگانه به شخصیت های برجسته تاریخی و داستانی برای پرورش و تأکید بر اندیشه ای تعلیمی و حکمی و...دارای تازگی و بسامد بالایی است.

پس از بررسی ابیات صائب در دیوان او، به طور کلی می توان روش های مضمون سازی او را در این دسته ها قرار داد:

الف) انواع تشبیه(تشبیه بلیغ، تشبیه تفضیل، مرکب و جز آن‌ها): مهمترین آن ها تشبیه تمثیل است و ارسال المثل. این نوع تشبیه را تشبیه دو تصدیق و یا اسلوب معادله نیز می نامند و آن به این ترتیب است که شاعر در یک بیت، نخست مطلب و مفهوم مورد نظر خود را مطرح می کند و سپس در مصراع بعدی قصد تأکید و تأیید آن را دارد.

«در این نوع تشبیه، میان دو مصراع هیچ رابطه نحوی وجود ندارد و دو جمله را بدون ذکر ادات تشبیه به هم تشبیه می کنند. دراین حالت، تشبیه مرکب است و مضمر و غرض از آن، تأکید مشبه است»(شمیسا، ۱۰۸:۱۳۸۱). صائب به پیروی از سنت پیشینیان، از تشبیه و تلمیح و دیگر صنایع ادبی استفاده می کند ولی تازگی کار او در ظرافت رابطه دو طرف تشبیه و روشی است که از تلمیح برای ورود به داستان ها و اشارات ادبی بهره می برد.

ب) تشبیه های عقلی و ساخت پیش مصراع و مصراع برجسته: یکی از ویژگی های

Archive of SID

www.SID.ir

مهم تشبیه های سبک هندی، طرفین آن هستند که عموما یکی از آن ها محسوس و دیگری امری معقول است. در سبک هندی شاعران ابتدا مصراعی حاوی مطلبی عقلی را بیان می کنند و سپس با ساختن طرف محسوس، تشبیه را کامل می کنند. پس در واقع تشبیه رایج میان آن ها تشبیه امر معقول به امر محسوس است.

آن ها به مصراع اول که دارای مطلبی عقلی است پیش مصراع می گویند و مصراع دوم که امری محسوس و مشبه به است، مصراع برجسته است که باید ابتکاری و نو باشد و هر چه رابطه بین این دو مصراع، هنری تر و منسجم تر باشد، بیت دلنشین تر می شود. در نظر شاعران سبک هندی، شاعری تواناتر بود که بتواند مدام میان امر معقول و محسوس، ارتباطی ایجاد کند(شمیسا،۱۳۷۶:۲۸۸).

ج) تأویل های شاعرانه که موجب داشتن نگاهی تازه به برخی شخصیت ها است: رسیدن به این نکته که صائب چگونه در مضمون سازی های خود و یادکرد شخصیتی مانند فلاطون خم نشین، از سنت های ادبی رایج بهره برده است و همچنین با نوعی گریز از هنجار سنت های ادبی پیش از خود، به مضمون پردازی اقدام می کند، مورد اصلی پژوهش ما است.

چنان که در ادامه خواهیم دید، روش او در مضمون سازی با شخصیت های شناخته شده، به این صورت است که طبق سنت ادبی از یک شخصیت تاریخی یا عرفانی یاد می کند و بی آن که دخل و تصرفی در روایت آن داشته باشد، نکته حکمی و تعلیمی خود را با تلمیح و تشبیه به آن شخصیت تاریخی، عرفانی و...، بیان می‌کند اما در ادامه و درست جایی که کفه مفاهیم اخلاقی و تعلیمی مورد نظر او سنگین تر می شود، برای نشان دادن ارزشمند تر بودن این مفاهیم، عموما نگاه خود را به شخصیت مورد نظر تغییر می‌دهد، او را نکوهش می کند، در قیاس قرارش داده و حتی گاهی انکار می نماید. این نگاه تازه و خلاف عرف ادبی را مخالف خوانی نیز نام نهاده‌اند: مخالف خوانی یعنی داستانی،

Archive of SID

www.SID.ir

موضوعی و یا مضمونی را از زاویه غیر عرفی نگریستن و به خلاف آمد عادت در مـورد آن داوری کردن(حکیم آذر.۴۶:۱۳۸۴). این نوع تأویل های شاعرانه و تـازه در شـعر بـسیاری از شاعران برجسته دیده می شود. آن ها رویدادهایی را که بارها و بارها در پیشینه ادبـی تکـرار شده اند به گونه ای تازه بازبینی می کنند:

آب حیوان اگر این است که دارد لب دوسـت روشن است این که خضر بهره سرابی دارد

(حافظ، ۱۳۸۵: ۱۱۸)

این روش گاهی با زیرساخت تشبیه تفضیل نیز همراه است. چنان که همین مـضمون را در غزلی از سعدی چنین می خوانیم:

گر سر چاه زنخدان تو ره بردی خـضر بی نیاز آمدی از چشمه حیـوان دیـدن

(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۲۵)

از این دست ابیات در شعر شاعران توانای پارسی گو بسیار مـی تـوان یافـت امـا در مورد شعر صائب، با بسامد بالایی از این نوع گریز از نگاه رایج در سـنت ادبـی روبـرو هستیم که نه عمدتا با کمک تشبیه تفضیل بلکه گاهی با زبانی تند و کنایه آمیز نیز همراه است. این روش را در مورد عموم شخصیت های موجود در اشعار او مشاهده می کنیم؛ از خضر و حلاج گرفته تـا دیوجـانس و همـا و حتـی در مـورد شخـصیت هـای ملـی معدودی که در دیوان او حضور دارند. در ادامه و با بیان شواهد شعری صائب در مـورد خم نشینی فلاطون، ابتدا نگاهی خواهیم داشت به جایگاه زهد دیوجانس خم نـشین در نظر صائب و سپس بیان این نکته که نگاه تازه و برداشت های شاعرانه و تـازه صـائب، در مورد این شخصیت به چه شکلی بیان می شود؟

زهد و اندرزهای زاهدانه صائب

«زهد، به معنای بی رغبت و ناخواهان شدن است. کلمه زهد در قرآن مجید به کار نرفته

Archive of SID

www.SID.ir

است ولي زاهد در معناي ناخواهنده و بي‌رغبت به كار رفته است چنان كه در سوره يوسف آيه بيستم آمده است: و كانوا فيه[در حق يوسف(ع)] من الزاهدين (خرمشاهی،۱۳۸۳: ۲/ ۹۷۰)

چنان که از آثار نظری و عملی صوفیه بر می آید، زهد، ترک میل و رغبت نسبت به تمامیت هر چیزی ماسوای حق و دور راندن آن است و زاهد مطلق آن بود که به یک بار ترک دنیا کند و روي از مال و جاه بكلي بگرداند (گوهرین،۱۳۶۸: ۵۵/۳). چنان که در مصباح الهدایه همین معنی را از قول سری سقطی می خوانیم: «الزّهد ترک حظوظ النّفس من جمیع ما فی الدّنیا» (کاشانی،۱۳۷۲:۳۷۴)

در رساله قشیریه نیز می خوانیم: «از استاد ابوعلی(دقاق) شنیدم رحمه الله، یکی را گفتند اندر دنیا زاهد چرا شدی؟ گفت: زیرا که پیشتر، او در من زاهد شد، ننگ داشتم در اندکی رغبت کردن»(قشیری،۱۳۸۵:۱۸۰). همچنین زهد را ترک دنیا می دانند از جهت محبت و عشق حق _ جلّ جلاله_ و نه به سبب خوف از دوزخ و یا تمتّع از نعمت های بهشتی، که این تعریف از زهد از قرن سوم در اندیشه های صوفیانه اسلامی مطرح شد(صدری نیا و پوردرگاهی، ۷۹:۱۳۸۸). زهد در اصطلاح سالکان، بیرون آمدن از دنیا و آرزوهایی است که بدان تعلق دارد مثل مال و جاه و ملک و ناموس و... و نیز بیزاری از زن و فرزند و ماسوی حق(دهخدا،۱۳۹۱: ذیل زهد). زهد و پیروی از اعمال و رفتارهایی که بر اساس نظام اخلاقی زاهدانه شکل می گیرند، همواره با نوعی رهبانیت و گوشه نشینی همراه است. آن که زاهد است عمدتا از هر آن چه او را از گوشه امن عزلت دور کند، اجتناب می ورزد؛ ازدواج، اجتماع، حَضَر و سکونت، دوستی با خلق خدا و جز آن‌ها. چنان که به نقل از ابراهیم ادهم می خوانیم:

«...خدای را تعالی یار خود دار و خلق را به جانبی بگذار و مراد از این آن است کی چون اقبال بنده به حق تعالی درست باشد و اندر تولی به حق مخلص باشد، صحت

Archive of SID

www.SID.ir

اقبال وی به حق، اعراض از خلق تقاضا کند از آنک صحبت خلق را با حدیث حق هیچ کار نیست»(هجویری،۱۳۸۱:۱۲۹)

همان گونه که از تعریف زهد برمی آید، شعری نیز کـه براسـاس مفهـوم اخلاقـی و تعلیمی زهد سروده شود، در بردارنده مضمون رهایی از وابستگی های دنیـایی اسـت. شـاعر زهد گرا در شعر خود اسباب و متاع دنیایی را هیچ می شمارد و پیام اخلاقی شـعر او پـشت پا زدن به هر آن چیزی است که آدمی را بـا دنیـا مـشغول مـی سـازد؛ بنـابراین شـعر زهـد (زهدیه) یکی از انواع شعر تعلیمی است که برای بیان اخلاقیـات و مـواعظ دینـی در مقابلـه با آلودگی های دنیایی شکل گرفته است. «در ایران، شعر زهد با سنایی و عطار اوج می‌گیـرد چنان که در ادبیات عربی با زهدیات ابونواس و ابوالعتاهیه» (الفاخوری، ۱۳۸۵:۱۴۷)

«این نوع شعر اخلاقی، در مجموع آثار ادبی فارسی با دو خصیصه متمایز شده است: یکی آن که از حکمت و فرهنگ کهن ایران و ایمان به ارزش آن ها بـرای جهـت دهـی به شئون فرهنگی و اجتماعی مایه می گیرد؛ دیگر آن که تلفیقی است از حکمت عملـی یونان و مبانی اسلامی با زهد صوفیانه»(یاحقی و پرهام، ۱۳۸۷:۲۶،۳۰).

چنان که صائب نیز با تاثیر پذیری از اندیشه های اخلاقی کلبیون(که متـاثر از یونـان است)، انتقال دهنده و بیان کننده بسیاری از مضامین اخلاقی مرتبط با آن ها است که از جمله مهمترین آن ها عزلت و زهد است، چرا که کلبیون، درمان بسیاری از مشکلات و گرفتاری های بشر را دوری جستن از جامعه و پناه بردن به گوشـه تنهـایی مـی‌دانـستند (خورانی و شریفی، ۱۳۸۹:۳۱).

مجو در سایه بـال همـا امنیـت خـاطر که این گنج گهـر را سـایه دیوارهـا دارد
(صائب، ۱۳۷۵: ۳/ ۲۹۰۹)

او با یادکرد دیوجانس کلبی و خم نشین، به خوبی از ارزش گوشه نـشینی و عزلـت یاد می کند:

Archive of SID

www.SID.ir

حضور گوشه دل مغتنم شمار که نیست حصار عافیتی به ز خم، فلاطون را
(صائب، ۱۳۷۵: ۱/ ۶۴۳)

دیدگاه صائب نسبت به مفهوم زهد، عمدتا پیرو سنت ادبی و نگاه رایج زمان به آن است. صحبت از این مسئله و بررسی آن در دیوان صائب، البته خود مجالی دیگر می‌طلبد اما آن چه در این نوشته و برای روشن شدن نحوه پرداخت کلی او به زهد و زهد ورزی در نظر ما است، بیان این نکته است که صائب نیز مانند دیگر شاعران زهدیه سرا از دیدگاه اخلاقی و تعلیمی به زهد می نگرد؛ این مفهوم را در کنار مضمون سازی هایی زیبا قرار داده، می پرورد و آدمی را بدان ترغیب می کند. او در بیان زهد، به طور کلی به چند نکته اشاره می کند:

-سخن گفتن از زهد با تعابیری همچون درویشی، قناعت، گوشه عافیت و جز آن
-ناسازگاری زهد ورزی با تنعم و راحت دنیا
-اشاره به زهد عارفانه و در برابر آن زهد خشک زاهدانه
-قرین بودن زهدورزی و سعادتمندی در دنیا

در خرابات مغان، آب حیات است سبیل خشکی زهد مرا سد سکندر شده است
(همان: ۲/ ۱۵۴۰)

هر کس به کیمیای قناعت رسیده است در کام او بود چو هما استخوان لذیذ
(همان: ۵/ ۴۵۵۵)

ای سایه اقبال هما رو سر خود گیر ما شکوه ای از سایه دیوار نداریم
(همان: ۵/ ۵۹۵۴)

سختی نمی رسد به قناعت رسیدگان در لقمه هما نشود استخوان گره
(همان: ۶/ ۶۶۴۵)

ز دیوار زمین گیر قناعت سایه ای خوش کن که خواب امن نتوان در ته بال هما کردن
(همان: ۶/ ۶۲۱۴)

Archive of SID

www.SID.ir

همان طور که در این چند بیت دیده می شود و البته بررسی دیوان او نیز تایید می‌کند، صائب زمانی که از زهد و قناعت ورزیدن در دنیا سخن می راند از شخصیت هایی همچون عنقا، هما و فلاطون خم نشین یاد می کند و این بدان علت است که این سه شخصیت تاریخی و یا افسانه ای، گزینه های مناسبی برای مضمون پردازی صائب به شمار می روند. در این مجال، ابتدا به سرگزشت زاهدانه فلاطون خم نشین اشاره می‌کنیم.

داستان زندگی دیوجانس از رفاه‌زدگی تا زهدورزی

دیوجانس (Diogenes) معروف به فلاطون، در سال ۴۱۲ پیش از میلاد در شهر سینوپ در ساحل دریای سیاه متولد شد و در سال ۳۲۴ پیش از میلاد در شهری به نام کورنت از دنیا رفت(کاظم زاده، ۱۳۴۱:۱۲۲).

«دیوجانس فرزند مردی تاجر و مهمان نواز بود که از آخرین سفر تجاری اش هرگز بازنگشت. پس از او تا مدت ها میهمانان همیشگی در خانه او آمد و شد داشتند و دیوجانس در همین مدت به دنیا آمد و به جوانی نیرومند و زیبا بدل شد. آن ها در این سال ها از طریق شغل کفش دوزی دیوژن کسب معاش می کردند و این در حالی بود که دیوژن در خانه، حضور مردی را به جای پدر می دید که از ثروتمندان شهر به شمار می رفت و با آن که روزهایی از هفته را در خانه آن ها به سر می برد، از متاع و مکنتش چیزی به دیوژن و مادرش نمی رسید. او در نهایت با خشم گرفتن بر این مرد، توانست نیمی از مکنتش را به نام خود کند. زندگی دیوژن یکباره دگرگون شد، کسب و کار را رها کرد و مانند جوانان ثروتمند به عیش و نوش و قمار پرداخت و توانست جمعی از زنان زیبا و دوستان را گرد خود جمع کند. سفره عیش و شادی او برای همه پهن بود و چنان با مکنت و جاه و زیبایی قرین بود که گفته می شود در بابش افسانه هایی ساخته‌اند و مردم او را به خاندان خدایان نسبت داده اند و حتی در روزگاری به او

Archive of SID

www.SID.ir

پیشنهاد سروری و مقام نیز دادند. این روند ادامه داشت تا زمانی که کم کم از سرمایه او کاسته می شد و به همین صورت از تعداد دوستانش نیز کم شد. مدتی نگذشت کـه بـه فقر افتاد و ناچار به دکه کفش دوزی خود پناه برد اما در همان روز نخست، بـه شـدت مورد تمسخر جمع بی شماری از مردم و البته دوستان قرار گرفـت و ایـن همـان نقطـه دگرگونی او بود. دیوژن ناگهان در میان همهمه مردم که در مقابـل دکـه او جمـع شـده بودند از جا بلند شد و خود را برهنه کرد و با آرامش خاصی در جواب تمسخر دوسـت و بیگانه گفت که از جانب خدایان برای امتحان مردم انتخاب شده بود و تمـام مکنـتش را در این راه صرف کرد و اکنون به چیزی نیـاز نـدارد؛ آن چـه در انتظـار مـردم اسـت عذاب خدایان است و بس. سخنان او مردم را بسیار دچار وحشت کرد. چنان که کـسی یارای سخن گفتن نداشت. از این پس بود کـه دیـوژن را همچـون درویـشی دیوانـه در شهر می بینیم که نه خانه ای دارد و نه اسبابی برای زندگی و تنها در خمره ای شکـسته می خوابد و از مردمان دوری می کند. او بـا ادامـه ایـن روش زنـدگی توانـست توجـه همگان را به خود جلب کند و مانند دوران مکنتش، مردم از همـه جـا بـرای دیـدار او می‌آمدند» (حلبی،۱۳۵۴: ۳۴– ۳۰).

در این دوره از زندگی، دیوجانس تارک دنیا و پرهیزکار شد چنان که مـسکنی معـین نداشت و شب را هر جا که می‌رسید همان جا به سر می‌برد. ذخیره‌ای نمی‌نهاد و عادت نموده بود به خـوردن چیزهـای خـشک و بـه منزلـی و جـایی انـس نمـی‌گرفـت و از پوشش‌ها به همان قدر که عورتش را بپوشد اکتفـا کـرده بـود (شـهرزوری،۱۳۹۰:۲۱۷). گفته می شود که او صراحتا خود را سگ نامید و زنـدگی سـگ روشـانه را بـه مـردم و تمدن یونانی ترجیح داد و از همین جا است که او را بزرگ تـرین شخـصیت کلبـی در تاریخ یونان می دانند(حلبی،۱۳۵۴:۳۷).

پیروان او را نیز کلبیون می نامند از آن جهت که آن ها به رسوم و عادات مقید نبودند

Archive of SID

www.SID.ir

و از رعایت آن ها سر باز می زدند. مواردی مانند تـزویج، بنـای خانـه‌هـا و تجـارت و اندوختن مال دنیا. رفتار آن ها چنان بود که سگانند. هر آن که به جرگه و مـذهب آنـان می گروید با او مهربان و بخشنده بودند و با دیگر مردمان با دشـمنی رفتـار مـی‌کردنـد (شهرزوری،۲۱۸:۱۳۹۰). همان گونه که در مورد شخصیت اشرافی و خـوش گـذران او داستان ها و افسانه هایی میان مردم رایج شد، در مورد شخصیت اخلاقـی و زاهدانـه او نیز حکایت هایی وجود دارد که آن چه با مبحث زهد و قناعـت او بیـشتر ارتبـاط دارد حکایت زندگی فقیرانه او در کوزه ای است خالی.

گفته اند که او از مال دنیا به خمی شکـسته قناعـت مـی کـرد و در آن مـی خوابیـد. برخی محققان معتقدند که خوابگاه دیوژن، تشت بوده است نه خم؛ با این حـال، اغلـب پژوهشگران جدید مانند گومپرز (Gomperz) که بررسی های بسیاری در زندگی کلبون انجام داده است، خم را درست می‌دانند (حلبی،۴۱:۱۳۵۴).

دیوژن نوشته و اثری از خود به یادگـار نگذاشـته اسـت و از آن جـا کـه از مـردم و اجتماعات آنان گریزان بود، هرگز مجمع درسی نداشت؛ با این حال، بـر اسـاس تجربـه دوگانه ای که از زندگی در دنیا داشت، هم دیگران به زهد و بی چیزی او توجـه نـشان می دادند و هم خود او از ارشاد مردم ابا نمی کرد. «هنگامی که قصد راهنمایی و موعظه داشت میان شهر مانند دیوانگـان آواز سـر مـی داد و بـا جمـع شـدن مـردم شـروع بـه سخنرانی و موعظه می کرد» (زرین کوب،۱۴۰:۱۳۸۶).

رویکرد صائب به افلاطون خم نشین

صائب با ذکر نام افلاطون و فلاطون، به دو نفر اشـاره کـرده اسـت. نخـست، افلاطـون حکیم که دین بزرگی بـه گـردن فلـسفه یونـان دارد و دوم، دیوجـانس یونـانی کـه بـه افلاطون معروف شده است. صـائب ماننـد بـسیاری از شخـصیت هـای مـورد نظـرش،

www.SID.ir

بی‌آنکه از داستان و پیشینه شخصیت دیوجانس سخن گوید از او یاد می کند و به او نیز رویکردی چندگانه دارد. صائب، توجهی به رویدادها و یا اصل داستان شخصیت مورد نظر ندارد و تنها با تکیه بر اصلی ترین ویژگی و یا اصلی ترین نکته در داستان آن شخصیت، به ساخت صنایعی زیبا برای تأکید بر مطالب اخلاقی و تعلیمی اقدام می‌کند. در مورد فلاطون خم نشین نیز، صائب بر زهد، حکمت و قناعت پیشگی او تاکید دارد و همچنین از خم نشستن او در کنار یادکرد می و خم نیز یاد می کند.

در حدود هشتاد بیت از غزلیات صائب به افلاطون خم نشین اشاره دارد که با اشاره به چندین نمونه، درباره این بیت ها به طور کلی می توان گفت:

الف) او فلاطون را همان گونه که در روایات وجود دارد، مردی حکیم و زاهد می‌داند که با گوشه گیری از دنیا و زهد ورزی، به حکمت و دانش فراوان رسیده است و یکی از اندرزهای صائب همین نکته است که با خاموشی و عزلت گزیدن می توان به دانش و آگاهی رسید. صائب در تمام ابیاتش در باب افلاطون به طور مستقیم و غیر مستقیم به خم نشستن(عزلت و گوشه نشینی) او که بارزترین نشانه زهد او است اشاره می کند.

حضور گوشه دل مغتنم شمار که نیست　　حصار عافیتی به ز خم فلاطون را
(صائب، ۱۳۷۵: ۱/ ۶۴۳)

من این سخن ز فلاطون خم نشین دارم　　علاج رخنه دل نیست غیر لای شراب
(همان: ۱/ ۹۰۵)

اما صائب مانند بسیاری موارد، در دسته دیگری از ابیات خود، همین افلاطون گوشه نشین حکیم را نکوهش می کند زیرا او را در کنار می قرار می دهد و در قیاسی شاعرانه، می را برتر از هر چیزی می شمارد.

ب) در دسته دوم از ابیات، او علاوه بر کاربرد خم در معنای مکانی برای گوشه نشینی و زهد ورزی و استفاده از آن برای بیان اندرزهای خود، خم را در معنای خم

Archive of SID

www.SID.ir

شراب نیز در نظر می گیرد و در این نگاه دو حالت متفاوت ایجاد می شود. نخست این که افلاطون و می را شبیه هم می داند، چنان که هر دو در خم جا دارند و هر دو کامل‌اند و آگاه کننده و دوم آن که گاهی با نگاهی کنایه آمیز، افلاطون و خم نشینی اش را رد می کند و معتقد است که چیزی جای می ساقی را نمی گیرد.

با توجه به این دو نگاه کلی می توان ابیات صائب را در این مورد به طور دقیق تر به این شکل بیان کرد:

افلاطون

– خم نشینی او و ترغیب به عزلت برای رسیدن به حکمتی مانند حکمت افلاطون.

– تشبیه افلاطون به می و تشبیه خم به میکده } **تشبیه کارکرد حکمت بخشی می به خم افلاطون**
سخن از اهمیت می بدون بحث از حکمت

– رد کردن عزلت افلاطون و برتر دانستن می و حکمت حاصل از می نوشی.

الف) صائب همان گونه که پیش از این اشاره شد با دو نگاه مثبت و منفی به خم نشینی و عزلت افلاطون می نگرد. در نگاه مثبت، حکمت افلاطون را حاصل دوری جستن از دنیا و زهد ورزی او می داند و در ابیاتی، بی آنکه از می نوشی و ارتباط خم افلاطون با خم میکده سخنی باشد، پند می دهد تا مانند فلاطون به خلوت نشسته تا به حکمت دست یابیم:

صیقلی از نور حکمت گشت نور سینه اش — تا ز گردون خم نشین شد چون فلاطون، آفتاب
(صائب، ۱۳۷۵: ۱/ ۸۷۶)

خبر از روشنی سینه خم می بخشد — نور حکمت که ز سیمای فلاطون پیداست
(همان: ۲/ ۱۴۲۲)

حکمت اندوزان عالم از خرابات جهان — قانع از مسکن به یک خم همچو افلاطون شدند
(همان: ۳/ ۲۴۹۸)

Archive of SID

www.SID.ir

می شود ساغرش از باده حکمت لبریز شد به خم هر که ز مسکن چو فلاطون، قانع
(صائب، ۱۳۷۵: ۵/ ۵۱۳۳)

سینه بر سینه خم گر چو فلاطون بنهی خشت خم را به کتب خانه یونان ندهی
(همان: ۶/ ۶۸۶۰)

صائب در چند بیت به این نکته اشاره می کند که خم و خم نشستن سبب ماندگاری و نامی شدن افلاطون شده است و در بیتی به طور تلویحی به آواز خواندن او در میان مردم اشاره دارد چنان که معتقد است تا ابد صدای آواز او از خم شنیده می شود.

نگسلد پیوند روحانی ز دست انداز مرگ می توان از خم شنید آواز افلاطون هنوز
(همان: ۵/ ۴۷۷۸)

با بزرگان باش صائب تا شود نامت بلند خم فلاطون را در این عالم بلند آوازه کرد
(همان: ۳/ ۲۳۷۹)

ب) صائب با استفاده از خم به عنوان خم شراب، به چندین شکل گوناگون به افلاطون، حکمت و برتری می و خم میکده نسبت به آنها اشاره می کند.

– در نگاه اول و به طور کلی به می و خم اشاره می کند و در حالی که سخن از عقل، روح و باده است، با ترکیب هایی مانند افلاطون ما، شراب ناقصم، کدوی من و امثال این ها، از داستان افلاطون و خم نشستن او نیز یاد می کند:

پخته شد از گوشه عزلت، شراب ناقصم خم برون آورد از خامی فلاطون مرا
(همان: ۱/ ۱۷۴)

تا رسیدن، باده را با خم مدارا لازم است ورنه بیزار از تن خاکی است افلاطون ما
(همان: ۱/ ۲۹۴)

می شود خوش وقت از خلوت دل محزون ما در خم خالی چو می می‌جوشد افلاطون ما
(همان: ۱/ ۲۹۵)

مکن یکبارگی خم را ز می خالی که بر خاطر گرانی می کند جای فلاطون را تهی دیدن
(همان: ۶/ ۶۲۲۹)

Archive of SID

www.SID.ir

عقلم برون نمی رود از سر به زور مـی خالی نمی شود ز فلاطون کـدوی مـن
(صائب، ۱۳۷۵: ۶/ ۶۴۲۵)

– در دسته دیگری از ابیات، صائب در واقع خم افلاطون را در جایگـاه خـم شـراب می انگارد؛ با بیان اهمیت جایگاه می و میکـده، بـه حـضور در وادی بیخـودی شـراب نوشی پند می دهد و نتیجه حضور در این وادی را رسیدن بـه حکمتـی ماننـد حکمـت افلاطون می داند پس خم نشینی فلاطون را بی دلیل نمی داند.

ز ساکنان خرابات شو که خلـوت خـم سـرآمد حکمـا مـی کنـد فلاطـون را
(همان: ۱/ ۶۴۳)

کمی از حکمت اشراق دارد مـی نـاب خم مکرر طرف بحث فلاطون شده اسـت
(همان: ۲/ ۱۵۴۷)

صائب چو نیک نگری هـست حکمتـی پیر مغان که خم به فلاطون گذاشته اسـت
(همان: ۲/ ۱۹۵۹)

عمرها با دختر رز، همدم و همخانه بود زندگانی کس به حکمت همچو افلاطـون نکـرد
(همان: ۳/ ۲۳۸۳)

می روشن بود آیینه اسرار، حکمـت را نشیند هر که در خم، چون فلاطون ذوفنون گـردد
(همان: ۳/ ۲۸۳۲)

حکمت اندوزی که شـد گـوهر شـناس وقـت صـاف بوسه ها بر پای خم مانند افلاطون دهد
(همان: ۳/ ۲۷۳۸)

خاک پای خاکساران، کیمیای حکمت است پیش خم زانوی خود ته کن که افلاطون شـوی
(همان: ۶/ ۶۷۵۳)

– در دیدگاه دیگری بر همین اساس، همچنان که صائب خم فلاطـون را همـان خـم مِی می‌داند؛ اما این بار تنها از خم شراب و اثـر بخـشی آن سـخن مـی گویـد و دیگـر

Archive of SID

www.SID.ir

سخنی از حکمت بخشی و شباهت با خم فلاطون در میان نیست و آن چه مورد نظر صائب است ارزش والای می و می نوشی است. همچنان که گوید:

نیست بی روشندلی هرگز خرابات مغان　　خم سلامت باد اگر دوران افلاطون گذشت
(صائب، ۱۳۷۵: ۲/ ۱۳۵۷)

به غیر از بیخودی دارالامانی نیست عالم را　　عبث در خلوت خم، جای افلاطون نمی گیرد
(همان: ۳/ ۲۹۹۵)

ز شغل خانه سازی، زنده زیر خاک می رفتم　　پناه خود خم می گر چو افلاطون نمی کردم
(همان: ۵/ ۵۵۲۲)

ج) آخرین رویکردی که می توان به آن اشاره کرد نگاه کنایه آمیز و طنز آلود صائب است به افلاطون و خم نشستن او. این دسته اندک از ابیات، در واقع بیانگر نگاه تازه و عادت گریز صائبند از یادکرد رایج دیوجانس در پیشینه ادبی گذشتگان صائب. همان گونه که در مورد الف بیان شد، نگاه او به افلاطون در دو جنبه مثبت و منفی جای می‌گیرد و در نگاه منفی، صائب همان افلاطون خم نشین حکیم را که می ستود، به سخره می گیرد. گاهی بسیار تند و صریح و گاهی بسیار ظریف به این نکته اشاره می‌کند که افلاطون با تمام دانایی اش مانند می نارس در خم جا دارد و بجا است که به عقل تکیه نکرده و پیمانه ساقی را در یابیم:

هیچ است صد رساله حکمت به چشم ما　　بهتر ز خم اثر ز فلاطون نمانده است
(همان: ۲/ ۱۹۸۱)

به یک پیمانه، عمر رفته را از راه گرداند　　ز ساقی آن چه می آید ز افلاطون نمی آید
(همان: ۳/ ۳۲۲۲)

ظلم است هر چه در خم می، غیر مِی کنند　　جای شراب را به فلاطون نمی دهیم
(همان: ۵/ ۵۹۱۵)

ز عقل خام طینت پختگی جویی نمی یابی　　که در خم جای دارد چون می نارس فلاطونش
(همان: ۵/ ۴۹۵۹)

Archive of SID

www.SID.ir

کیست عقل شیشه دل تا کوس دانایی زنـد　　در خراباتی که افلاطـون نگیـرد جـای خـم
(صائب، ۱۳۷۵: ۵/ ۵۳۶۰)

از ازل آورده با خود پختگی صـهبای مـن　　نیستم نارس که جا در خم چو افلاطون کنم
(همان: ۵/ ۵۴۱۳)

چون مسیحا پای همت بر سر گـردون گـذار　　خویش را در خم حصاری همچو افلاطون مکن
(همان: ۶/ ۶۱۰۸)

همان گونه که می بینیم این ابیات کنایه آمیز، هر یک به گونه ای نشان دهنده مطلـب مورد نظر صائب است. گاه افلاطون را در مقام عقل و حکمت قرار می دهد و گاه او را همچون می نارس و بی ثمر می داند و تمام این ها برای بیان برتری می نـاب حکمـت بخش است که حتی دیوجانس زاهد نیز نمی تواند جایگزینی برای آن باشد. اگرچـه بـا توجه به تعداد کم این ابیات، طبقه بندی ویژه ای نمی توان برایشان در نظر گرفـت امـا زیبایی و تازه بودن برداشت ها و تشبیه های صائب را به خوبی می توان مشاهده کرد.

نتیجه

داشتن تعابیر شاعرانه و برداشت های تازه از زندگی بزرگان دینـی، عرفـانی و تـاریخی اگـر چه در ادبیات ما بی سابقه نیست اما در مورد صائب تبریزی، بـر اسـاس دیـوان او در مـورد عموم شخصیت های یاد شده از بسامد بالایی برخوردارد است کـه یکـی از آن هـا فلاطـون خم نشین زاهد است. چنان که مشاهده شد او در چند نگاه متفاوت از فلاطـون خـم نـشین زاهد سخن می گوید و بررسی ما از بسامد برداشت صائب به او، بدین گونه است:

صائب از میان ۸۰ بیت که به دیوجانس اشاره دارد در ۴۸ بیـت، بـا پیـروی از سـنت ادبی رایج و عمده پیشینان نسبت به این شخصیت، با نگاهی مثبت از او یاد مـی کنـد و در این میان به مقام زاهدانه او و ارزش عزلـت نـشینی و شـباهت کـارکرد مـی و خـم حکمت بخش دیوجانس اشاره کرده، همچنین با اشاره به حکمـت حاصـل از خـم مـی برای دیوجانس، به بیان ارزش می و بی خویشی می پـردازد. در ۳۸ بیـت بـاقی مانـده،

Archive of SID

www.SID.ir

صائب با بیانی کنایه آمیز و گاه تند، با بیانی مشابه در عموم این دسته از ابیات، با کنار زدن و نکوهش کردن افلاطون و زهد او، تلاش می کند تا برتری و ارزش مواردی همچون بیخویشی باده نوشی و حکمت بخشی آن، بلند همتی، جایگاه ویژه ساقی و جز آن‌ها را بیان کرده، در این میان به مفاخره نیز می پردازد. به این ترتیب اگرچه حدود شصت درصد از اشاره صائب به افلاطون خم نشین، بیان گر رویکرد مثبت و رایج به این شخصیت است اما تعداد اندک ابیات کنایه آمیز در مورد او تایید کننده تاویل ها و برداشت های رایج صائب در مورد عموم شخصیت هایی است که بدان ها اشاره می‌کند.

همان طور که در مقدمه این نوشته بیان شد، هدف از بررسی دیوان صائب و نگاه او به شخصیت دیوجانس یونانی، رسیدن به چگونگی نگاه صائب به او و بررسی چگونگی این برداشت تازه در مورد شخصیت و داستان زندگی این زاهد و فیلسوف است. بازخوانی و بررسی دیوان صائب این ادعا را برای ما روشن ساخت که او به عنوان شاعری تمثیل گرا، مهمترین و اساسی ترین مسئله ای که در نظر دارد، نکته و مفهوم ویژه ای است که برای پرداخت، تایید و تاکید آن به تمثیل سازی، تشبیه سازی و جز آن‌ها اقدام می کند؛ از تلمیح و یادکرد روایت ها و شخصیت های گوناگون بهره می برد تا آرایه های خود را پر بار کند. از همین جا است که توجه خاصی به پیشینه آن شخصیت و روایت در تاریخ و سنت رایج ادبی ندارد و تنها در صدد تایید مفهوم مورد نظر خود پیش می رود. چنان که در مورد شخصیت زاهدانه فلاطون خم نشین، دیدیم که چگونه در کنار بیان ارزش مفاهیم اخلاقی زهد و قناعت، به جایگاه می و حکمت بخشی آن نیز می پردازد.

منابع

۱- آرین پور، یحیی. (۱۳۵۷). **از صبا تا نیما**، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

۲- حافظ شیرازی. (۱۳۸۵). **دیوان حافظ**، تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، تهران: مرز فکر.

Archive of SID

www.SID.ir

۳- حلبی، علی اصغر. (۱۳۵۴). **سه فیلسوف بزرگ (دیوژن، دکارت، ولتر)**، تهران: کتابفروشی زوار.

۴- خرمشاهی، بهاءالدین. (۱۳۸۳). **حافظ نامه**، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

۵- دریا گشت، محمد رسول. (۱۳۷۱). **صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی**، تهران: قطره.

۶- دهخدا، علی‌اکبر .(۱۳۷۲). **لغتنامه دهخدا**، تهران: مؤسسه لغتنامه دهخدا.

۷- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۶). **جستجو در تصوف ایران**، تهران: امیرکبیر.

۸- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۶). **شاعر آیینه‌ها**، تهران: آگاه.

۹- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). **نگاهی تازه به بدیع**، تهران: فردوس.

۱۰- ---------- . (۱۳۷۶). **سبک شناسی شعر**، تهران: فردوس.

۱۱- شهرزوری، محمد بن محمود. (۱۳۹۰). **نزهه الارواح و روضه الافراح (تاریخ الحکماء)**، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

۱۲- صائب تبریزی، میرزا محمد علی. (۱۳۷۵). **دیوان صائب تبریزی**، تصحیح محمد قهرمان، تهران: علمی فرهنگی.

۱۳- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۴). **تاریخ ادبیات ایران**، تهران: فردوس.

۱۴- عزالدین کاشانی، محمود بن علی. (۱۳۷۲). **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: هما.

۱۵- الفاخوری، حنّا .(۱۳۸۵). **تاریخ ادبیات عرب**، قم: ذوی القربی.

۱۶- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۸۵). **رساله قشیریه**، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تهران: علمی فرهنگی.

Archive of SID

www.SID.ir

۱۷- گوهرین، صادق. (۱۳۶۸). **شرح اصطلاحات تصوف**، تهران: زوار.
۱۸- هجویری قزوینی، ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی. (۱۳۸۱). **کشف المحجوب**، تصحیح ژوکوفسکی، مقدمه قاسم انصاری، تهران: طهوری.
۱۹- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۸۵). **غزل‌های سعدی**، تهران: سخن.

مقالات

۱- حکیم آذر، محمد. (۱۳۸۴). «**انحراف از نرم در شعر صائب تبریزی**»، زبان و ادبیات فارسی(دانشگاه آزاد اسلامی اراک)، شماره ۲، تابستان: ۶۵- ۴۴.
۲- خورانی، بهزاد و غلامحسین شریفی. (۱۳۸۹). «**صائب تبریزی و هنجارهای اخلاقی:بازنمایی اخلاق در عصر صفویه**»، اخلاق، شماره۲۲، زمستان: ۵۰- ۲۵.
۳- صدری نیا، باقر و ابراهیم پور درگاهی. (۱۳۸۸). «**زاهد، صوفی، ولی (ویژگی ها و تمایزها)**»، زبان و ادبیات فارسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره۲۰۹، بهار و تابستان: ۱۰۱- ۷۵.
۴- کاظم‌زاه، حسین. (۱۳۴۱). «**داستان خم نشستن افلاطون** »، مجله ایرانشهر، شماره ۶، ربیع الآخر .
۵- یاحقی، محمد جعفر و مهدی پرهام. (۱۳۸۷). «**طلیعه شعر زهد در زبان فارسی**»، نامه فرهنگستان، شماره دوم، تابستان: ۴۳- ۲۵.

Archive of SID

www.SID.ir